

## شرح اولین ملاقات رضا شاه با سفیر آمریکا

۱۳ مهر ۱۳۹۵ ساعت ۱۱:۰۲

برغم همه این مشغولیت‌ها، در روز ۶ فوریه اطلاع دادند که شاه سه روز بعد، یعنی شنبه نهم [فوریه]، مرا در کاخ گلستان به حضور خواهند پذیرفت. تنها چیزی که با آن حال و هوا جور در نمی‌آمد دو اتومبیل سلطنتی ساخت آمریکا بود که برای بردن من و کارمندانم به کاخ به دنبالمان فرستاده بودند. جدای از آنها، هیچ چیز دیگری نبود که بتواند آن فضای آکنده از حال و هوای منبعث از یک ذهنیت قرون وسطایی سرخورده و کج خلق را برایمان قابل تحمل‌تر کند. تشریفات با دقت تمام انجام شد، ولی احساس کردم که شاه قدری مضطرب است. او با لکنت چند جمله‌ای را از روی کاغذ خواند، و سپس با لبخندی تصنعی به من دست داد و خوشامد گفت. شاید هم می‌ترسید که از موقع استفاده کنم و مسئله راه آهن را پیش بکشم.

جوان و تاریخ- کشکول

هارت اولین ملاقات خود را با رضا شاه به هنگام تقدیم استوارنامه‌اش در مقام وزیر مختار و فرستاده فوق‌العاده ایالات متحده اینگونه توصیف می‌کند:

برغم همه این مشغولیت‌ها، در روز ۶ فوریه اطلاع دادند که شاه سه روز بعد، یعنی شنبه نهم [فوریه]، مرا در کاخ گلستان به حضور خواهند پذیرفت. تنها چیزی که با آن حال و هوا جور در نمی‌آمد دو اتومبیل سلطنتی ساخت آمریکا بود که برای بردن من و کارمندانم به کاخ به دنبالمان فرستاده بودند. جدای از آنها، هیچ چیز دیگری نبود که بتواند آن فضای آکنده از حال و هوای منبعث از یک ذهنیت قرون وسطایی سرخورده و کج خلق را برایمان قابل تحمل‌تر کند. تشریفات با دقت تمام انجام شد، ولی احساس کردم که شاه قدری مضطرب است. او با لکنت چند جمله‌ای را از روی کاغذ خواند، و سپس با لبخندی تصنعی به من دست داد و خوشامد گفت. شاید هم می‌ترسید که از موقع استفاده کنم و مسئله راه آهن را پیش بکشم. از سوی دیگر، قبلاً به من توصیه کرده بودند که خودم را آماده کنم تا اگر در اولین ملاقاتمان حرفی از راه آهن به میان آمد، بتوانم جواب بدهم. ولی هیچ حرفی نشد. معلوم بود که شاه حرفی برای گفتن ندارد، و در طول گپ و گفت کوتاهی که داشتیم بیشتر به سر و زبان‌داری وزیر دربارش [تیمورتاش] متکی بود، که البته در حضور اربابش اصلاً آن هارت و پورتی را که در سایر مواقع جلوی دیگران نشان می‌داد، نداشت برای سبک‌تر کردن فضای ملاقات، اجازه خواستم تا کارمندانم را به شاه معرفی کنم؛ از جمله آقای میلارد را که از نظر من

انتصابش در این پست یکی از بهترین انتصاب‌های ممکن بود. شاه هم بنا به تشریفات چند کلمه‌ای صحبت کرد، و بعد از خداحافظی به طرف درب خروجی تالار بزرگی رفت که ما را در آنجا به حضور پذیرفته بود؛ خودش آن را گشود، و با عجله خارج شد. در دلم به روح آن کسی که این تشریفات را گذاشته بود دعا کردم. چقدر سخت بود اگر می‌خواستیم با تعظیم و عقب عقب از آن تالار بزرگ خارج شوم. وقتی شاه به طرف در رفت، تیمورتاش، وزیر دربار، هم به دنبالش روانه شد تا در تالار را برایش باز و اربابش را به اتاق مجاور همراهی نماید؛ ولی شاه با تکان دست او را عقب راند. چیزی که اتفاق افتاد بیشتر مثل یک بی‌محلّی وقیحانه بود، ولی بعدها سفیر ترکیه به من توضیح داد که رفتار آن روز شاه در واقع جزو همان بی‌ادبی‌های مرسوم او نسبت به اطرافیان بوده است. منم رسم است که پس از ملاقات با یک پادشاه، و یا یک مقام مملکتی، معمولاً شرح خوشایندی از ماجرا بدهند. البته شاید نظرم عوض شود، ولی از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمن داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد؛ و اینکه با نوعی تیزهوشی حیوانی و نبوغ بدوی بر ارتش تسلط یافته و از همین طریق به مقام سلطنت رسیده است. او همه اینها را برای اهداف شخصی‌اش به کار گرفته است، که باید بگویم چندان هم به نفع ایران و یا مردمش نیست؛ بلکه فقط برای تقدس و عظمت بخشیدن به شخص خودش بوده است. دبدبه و کبکبه شاهنشاهی، و املاک تقریباً نامحدودی که خریداری یا مصادره کرده، تأییدی بر این ادعاست. این املاک در مناطقی واقع است که شاه انتظار دارد بر اثر کشیدن خط آهن به سرعت ترقی کند. ذهنیت بدوی این مرد را می‌شود از مطالبی فهمید که همتای آلمانی‌ام چند روز پیش در سفارت به من گفت. وزیر مختار آلمان هفت سالی است که در اینجا به سر می‌برد. او درباره خلق و خوی عجیب و غریب شاه می‌گفت که اگر شاه با اتومبیل به جایی برود و در راه اتومبیلش پنجر شود، بعید نیست که برای شوهر هفت تیر بکشد. ای. دلیو. دوبوا، مدیر شرکت اولن و شرکا، می‌گوید که همین اواخر شاه در سرکشی فاجعه‌آمیزش به پروژۀ خط آهن جنوب، ناگهان به نظرش رسید که بعضی کارگرها خوب کار نمی‌کنند؛ آنها را نشان کرد و به سربازانش دستور داد که با شلاق به جانشان بیفتند. وقتی تعداد زیادی از کارگران حسابی شلاق خوردند، خاطر مبارک آسوده شد. تا این ساعت که برداشت خوبی از ایران نداشته‌ام. زیرا قبلاً در آلبانی بودم، که می‌گفتند «ذره‌ای از آسیاست که در اروپا ته‌نشین شده»، و حتی برخی‌ها آن را شرقی‌تر از ترکیه می‌دانستند، و انتظارم این بود که ایران خیلی بهتر باشد. باید اعتراف کنم که زوج پادشاه آلبانی بیشتر از یک قرن از شاهایران جلوتر است، و روستاییان آلبانی را در مقایسه با روستاییان بدبخت ایران باید اشراف‌زاده به حساب آورد. در آلبانی، روستایی‌ها لاقلاً در خانه‌های واقعی زندگی می‌کنند؛ در حالی که روستاییان ایران عملاً ژنده‌پوش هستند و در آلونک‌های کاه‌گلی خالی از اسباب و اثاثیه زندگی می‌کنند. با وجود این، به اطرافم که نگاه می‌کنم می‌بینم که به همان اندازه که انتظارش را داشتم، جالب است، و از اینکه این پُست را به من داده‌اند بسیار قدردان هستم.

